گزارش

دو روز در جهنم

دوروزخاموشی مطلق اینترنت زندگی میلیون‌ها افغان را فلج کرد

منیژه موذن

تامش طوبی است. ۱۸ ساله. از وقتی مکتب تعطیل شده بعضی درس‌ها را آنلاین می‌خواند. این آخرین امید او و بسیاری از دختران افغانستان برای ساختن آینده‌ای است که طالبان برایشان ممنوع کرده. آخرین امید او در روز دوشنبه ۷ مهر ناگهان خاموش شد. طالبان اینترنت افغانستان را به صورت کامل قطع کرد. طوبی می‌گوید در آن دو روز جهنمی پنج کیلو وزن کم کرده: «نگران درس‌هایم بودم. نمی‌توانستم بخوابم. دستانم می‌لرزید. انگار به صد سال قبل برگشته بودیم». صباحت ۱۹ ساله هم در آن دو روز ترس عمیقی را تجربه کرد. زبان می‌خواند. کلی امید و آرزو برای آینده‌اش دارد. از وقتی طالبان تحصیل را برای زنان ممنوع کرد، درس‌هایش را آنلاین می‌خواند. تنها راه ارتباطی برای ادامه رؤیایی که طالبان هر روز به طریقی برای این دختران محال کرده، اینترنت است؛ تنها راه ارتباط با جهان بیرون. بسیاری از افغانستانی‌ها هم مجبور به ترک وطن شده و در کشورهای دیگر مهاجر هستند. خاموشی کامل این دو روز ارتباط خانواده‌ها با هم را هم قطع کرده بود. ترس نه‌فقط داخل افغانستان، بلکه در قلب کسانی بود که عزیزانشان در تاریکی به سر می‌بردند.

روز ۷ مهر به مدت ۴۸ ساعت، طالبان در افغانستان کوبی زمان را به عقب بازگرداند؛ با صدور دستوری برای قطع اینترنت و شبکه‌های تلفن، میلیون‌ها نفر از ارتباط با جهان بیرون محروم شدند. افغان‌ها توانایی تماس با دیگران در داخل یا خارج از مرزهای کشور را از دست دادند و این قطع ارتباط موجی از وحشت را در سراسر جهان به راه انداخت، زیرا خانواده‌ها، همکاران و دوستان دریافتند که یک ملت در خاموشی کامل فرو رفته است. نهاد نظارتی اینترنت نت‌بلاکس در «قطع کامل اینترنت» در افغانستان خبر داد. این خاموشی مطلق حدود ۴۳ میلیون نفر را تحت تأثیر قرار داد. اعضای دیاسپورای افغانستان ساعت‌ها و شب‌های بی‌خوابی را صرف تلاش برای تماس با خانواده، دوستان و همکارانشان در کشور کردند.

خدمات بانکی متوقف شد. کسب‌وکارها از کار افتادند. پروازها به مقصد و از مبادی اصلی لغو شدند. بازارهای مالی سقوط کردند و شرکت‌ها و گروه‌های امدادی ارتباط خود را با کارکنان و مشتریان از دست دادند.

این قطعی بی‌سابقه اینترنت بدون هیچ‌گونه هشدار عمومی رخ داد و فورا به دستور طالبان نسبت داده شد؛ رژیم سرکوبگری که از زمان به قدرت رسیدنش در سال ۲۰۲۱، آزادی‌های فردی، به‌ویژه آزادی زنان و دختران را به‌شدت محدود کرده است. در حال حاضر ۴.۵ میلیون دختر از حق تحصیل در افغانستان محروم هستند.

فقط دو هفته پیش از این، رهبران طالبان در شمال کشور اعلام کرده بودند که اینترنت چند استان را برای «جلوگیری از فعالیت‌های غیراخلاقی» قطع کرده‌اند. حاجی زبید، سخنگوی والی ولایت بلخ، گفته بود: «یک سیستم جایگزین در داخل کشور برای نیازهای ضروری ایجاد خواهد شد». او افزود که این دستور از سوی رهبر عالی طالبان، ملا هبت‌الله آخوندزاده، صادر شده است؛ چهره‌ای قدرتمند و منزوی که فرمان‌های خود را از شهر جنوبی قندهار صادر می‌کند.

هیچ دلیلی برای این قطعی سراسری و ناگهانی که درست بعد از ساعت پنج عصر روز دوشنبه آغاز شد، اعلام نشد.

برای بسیاری از دختران و زنان، اینترنت تنها راه ارتباط با بیرون و مقابله با مصنوعیت تحصیل بالاتر از پایه شنبه بوده است. طوبی ۱۸ ساله هم این را تأیید می‌کند. او که تلخی زیادی چشیده می‌گوید: «از اینکه تمام راه‌ها برای آموزش و پرورش به صورت فیزیکی برای دختران و زنان مسدود شده، فقط اینترنت یگانه وسیله برای رفع نیازمندی‌های ما در عرصه آموزش است. ما برای سرگرمی و ذخیره معلومات، آگاهی از اوضاع جهان و وضعیت زنان و دختران به اینترنت ضرورت داریم. همین‌طور قوم و خویش و دوستان مسافر در کشورهای مختلف پس از تحولات هم داریم و برای اینکه با آنها در تماس باشیم، به اینترنت نیاز داریم».

صباحت ۱۹ ساله هم می‌گوید: «قطع‌شدن اینترنت در افغانستان یکی از سخت‌ترین تجربه‌هایی بود که من، مخصوصا دختران و جوانان با آن روبه‌رو شدیم. احساس خیلی بد و خفه‌کننده‌ای داشتم. بیشتر درس‌هایم را به‌صورت آنلاین می‌خواندم و از اینترنت برای تدریس ابتدایی زبان انگلیسی به دختران محروم استفاده می‌کردم. این قطعی باعث شد هم درس خودم و هم آموزش شاگردانم متوقف شود». او در ادامه می‌گوید: «ما مسئله فقط از دست دادن درس نبود. اینترنت برای ما یک پل ارتباطی با دنیا، منبع امید و تنها راه ادامه رشد و استقلال است. وقتی این پل قطع شد، احساس کردم ما را از جهان جدا کردند. بسیاری از دختران که فروش یا کارهای آنلاین داشتند، کار و درآمدشان از دست دادند».

طوبی در آن روزها امیدش به زندگی را از دست داده بود. وحشت ماندن در تاریکی دنیا را برایش تیره و تار کرده بود. او می‌گوید: «در مدت دو روز که به دلیل قطع‌بودن شبکه به اینترنت دسترسی نداشتم، ماتسفانه از درس‌های آنلایم عقب ماندم و این موضوع ناراحتی آزار مینی و وضعیت روحی من داشت. تمرکز و انگیزه‌ام را کاملا از دست داده بودم. امیدی به زندگی نداشتم. استیغاهم را کاملا از دست داده بودم. در مدت دو روز پنج کیلو وزن از دست دادم. شب‌ها خواب نداشتم. افکار منفی به ذهنم می‌آمد. مثلا می‌گفتم اگه دیگر اینترنت وصل نشود و برای همیشه در تاریکی بمانیم چه؟ در دو روز به صد سال قبل برگشته بودیم. دست و پایم می‌لرزید. خیلی استرس داشتم. شدیدا سردرد و معده‌درد گرفته بودم. خلاصه دو روز ماندنه دو سال سپری شد. حتی وقتی در مورش می‌نویسم اشک‌هایم جاری می‌شود».

قطعی اینترنت برای بسیاری از مردم، تازه آشکار کرد که این رژیم تا چه حد می‌تواند آنان را حتی در خانه‌های خود منزوی کند. به‌ویژه زنان، که از کار، تحصیل و حتی حضور در جرگی اماکن عمومی منع شده‌اند.

امید اما هنوز در قلب صباحت زنده بود: «در آن روزها واقعا حس می‌کردم همه‌چیز بسته است. همه در مکتب، همه در دانشگاه و حالا حتی اینترنت. اما با تمام این سختی‌ها، در دل من یک امید زنده مانده بود. امید به اینکه این وضعیت موقتی است و روزی می‌رسد که دوباره به دنیای یادگیری و ارتباط بازمی‌گردیم. چون امید چیزی است که هیچ‌کس نمی‌تواند از ما بگیرد».

طوبی از نور پس از این تاریکی می‌گوید: «وقتی دوباره اینترنت وصل شد برایم مثل روحی که در جسم مرده‌ای دوباره می‌دمند بود. یک نفس عمیق و یک حس زندگی دوباره بود».

پس از چند روز سخن‌گفتن شد که افغانستان جقدر به اینترنت نیاز دارد. به گزارش خبرگزاری طولوع‌نیوز، این قطعی اینترنت زندگی روزمره را به‌شدت مختل کرده بود. تصاویری که در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد، صف‌های طولانی مقابل بانک‌ها را نشان می‌داد. جایی که مردم تلاش می‌کردند پول نقد برداشت کنند. پرداخت‌های آنلاین انجام نمی‌شد و کسب‌وکارها قادر به تماس با کارکنان یا تأمین‌کنندگان خود نبودند. گویا قطع‌شدن اینترنت و در تاریکی فروبردن افغانستان برای طالبان قابل ادامه‌دادن نبود. بلافاصله اینترنت پس از ۴۸ ساعت، باز هم بدون هیچ توضیحی وصل شد. انگار در دل دخترها دوباره نور امید تابیده بود، نور امیدی که هیچ‌کس نمی‌تواند از آنها بگیرد.

فرسایش از درون

تحلیلی بر هزینه بقای اقتصاد ایران

امیررضا عطاسی

اقتصاد ایران در بی تحولات اخیر و بازگشت تحریم‌ها، در یک نقطه عطف استراتژیک قرار دارد. دکترین «اقتصاد مقاومتی»، با وجود تضمین بقای ساختاری نظام، هزینه‌های سنگینی بر معیشت جامعه تحمیل کرده و به تعمیق شکاف‌های اجتماعی و خروج سرمایه انسانی دامن زده است. این تحلیل، یک اقتصاد دوشاخه را به تصویر می‌کشد؛ بخشی که با سازوکارهای ضدتحریم، ثبات نسبی دارد و بخش شهروندمحوری که با تورم و فرسایش قدرت خرید مواجه است. این گزارش ضمن بررسی هزینه‌های اجتماعی استراتژی فعلی، چهار سناریوی محتمل برای آینده را ترسیم می‌کند و نشان می‌دهد که مسیر کنونی، توسعه پایدار کشور را در بلندمدت با چالش جدی مواجه خواهد کرد.

۱- روایت دوگانه آمارها

پیش از بحران اخیر، چشم‌انداز اقتصاد ایران شکننده بود. صندوق بین‌المللی پول (IMF) در گزارش آوریل ۲۰۲۵، رشد اقتصادی نزدیک به صفر (۰.۳ درصد) و تورم ۴۳.۳ درصد را پیش‌بینی کرده بود. اما یارادوکس سه ماه بعد و پس از تنش‌های نظامی نمایان شد؛ IMF در گزارش جولای، پیش‌بینی رشد اقتصادی را به ۲.۵ درصد افزایش داد. این بازنگری صعودی، هرچند اندک، نشان از وجود سازوکارهایی برای حفظ تولید علی حتی در شرایط پرتنش دارد. با این حال، این تاب‌آوری آماری با دیگر شاخص‌های کلیدی در تضاد است. نرخ ارز در بازارهای غیررسمی به نوسان خود ادامه داده و تورم نقطه به نقطه از ۲۰ درصد فراتر رفته است. همزمان، داده‌های بانک جهانی به کسری بودجه ۵.۵درصدی از تولید ناخالص داخلی اشاره دارد. این ترکیب از رشد حداقلی در کنار تورم بالا و نوسانات ارزی، نشان از یک اقتصاد نامتعادل دارد. توضیح این پارادوکس در دوشاخه‌بودن اقتصاد نهفته است. اقتصاد اول، اقتصاد دولتی، متمرکز بر حفظ ثبات کلان و مقابله با تحریم است که با تکیه بر صادرات منابع طبیعی، جریان ارزی لازم برای اداره کشور و تأمین مالی پروژه‌های استراتژیک را فراهم می‌کند. این بخش از اقتصاد که در شاخص تولید ناخالص داخلی منعکس می‌شود، بقای ساختاری را تضمین می‌کند.

اقتصاد دوم، اقتصاد داخلی و شهروندمحور است که ۸۷.۵ میلیون ایرانی آن را تجربه می‌کنند. این بخش با فرسایش مداوم پس‌اندازها و دستمزدها در برابر تورم، افزایش هزینه نیازهای اولیه و چشم‌انداز دشوار اشتغال روبه‌روست. «رشد» ثبت‌شده در آمارها، بازتابی از موفقیت در حوزه اقتصاد اول است، نه لزوما بهبود شرایط در اقتصاد دوم. در چنین شرایطی، شاخص رشد GDP به تنهایی نمی‌تواند تصویر کاملی از رفاه اقتصادی جامعه ارائه دهد.

۲- ابعاد اجتماعی معیشت در تنگنا

ارقام اقتصاد کلان در زندگی روزمره مردم به یک واقعیت ملموس تبدیل می‌شود. فشار تورم و سیاست‌های انقباضی دولت، معیشت خانوارها را در تنگنای بی‌سابقه‌ای قرار داده و طبقه متوسط را با چالش‌های جدی مواجه کرده است. شکاف عمیق میان رشد اسمی دستمزدها و هزینه زندگی، هسته اصلی چالش‌های معیشتی است. افزایش ۳۰درصدی حقوق در سال ۱۴۰۴، در برابر تورم بالای ۳۲ درصد، عملا به معنای تداوم کاهش درآمد واقعی و قدرت خرید است. این روند، بخش‌هایی از جمعیت را به سمت خط فقر سوق داده و طبقه متوسط را که زمانی موتور محرک توسعه بود، تضعیف کرده است. پیش‌بینی‌های بانک جهانی نشان می‌دهد که نرخ فقر بر اساس آستانه درآمد متوسط بالا (۸.۸۵ دلار در روز) می‌تواند به ۲۲ درصد برسد. هرچند تحریم‌های بین‌المللی معمولا شامل معافیت‌های بشردوستانه هستند، اما در عمل، محدودیت‌های بانکی و لجستیکی، واردات غذا و دارو را دشوار و پرهزینه می‌کند. این موضوع، دسترسی خانوارها به سبد غذایی کامل و داروهای حیاتی را با چالش مواجه کرده است. همزمان، سیاست‌های داخلی مانند اصلاح قیمت برخی داروها، فشار مضاعفی بر بودجه خانوار وارد می‌کند. سیاست یارانه‌ای که برای دهه‌ها بخشی از قرارداد اجتماعی بود، تحت فشارهای مالی اخیر ناپایدار شده است. اقدام دولت در مرداد ۱۴۰۴ برای قطع یارانه نقدی سه میلیون سیرست خانوار، نشان‌دهنده یک چرخش بنیادین در این سیاست است. این تصمیم که با هدف صرفه‌جویی ماهانه ۹۲۰ میلیارد تومانی انجاز شد، بر اساس «آزمون وسع» و با معیار درآمد سرانه ۱۰ میلیون تومان در ماه صورت گرفت. منتقدان معتقدند این معیار، بدون در نظر گرفتن هزینه‌های سرسام‌آور مسکن، واقع‌بینانه نیست. این سیاست، هرچند ممکن است از نظر انضباط مالی ضروری تلقی شود، اما فشار قابل توجهی بر دهک‌های میانی و پایین‌تر جامعه وارد کرده و چالش‌های اقتصادی را به یک دغدغه اجتماعی جدی تبدیل می‌کند.

۳- واکنش‌های اجتماعی به شرایط موجود

چالش‌های اقتصادی مذکوم، در حال تغییر شکل‌دادن به الگوهای اجتماعی است و به خروج سرمایه انسانی از کشور شتاب بخشیده است. رفتار مصرف‌کننده به طور طبیعی به سمت مدیریت بقا و اولویت‌بندی نیازهای اساسی تغییر کرده است. این ریاضت اجباری، در جامعه‌ای که مصرف یکی از شاخص‌های هویت اجتماعی است، فشارهای روانی ایجاد می‌کند. اهمیت فرهنگی «آبرودای» و حفظ ظاهر اجتماعی، این فشار را مضاعف کرده و بار روانی پنهانی بر دوش خانوارها می‌گذارد. نگران‌کننده‌ترین واکنش اجتماعی، رواند فزاینده خروج سرمایه انسانی است. مهاجرت نخبگان از یک مشکل مزمن به یک چالش ملی تبدیل شده است. آمارها نشان‌دهنده خروج گسترده متخصصان، دانشجویان و استعدادهای برتر از کشور است. تنها در سال ۲۰۲۴، بیش از ۷۰ هزار نخبه علمی و حرفه‌ای کشور را ترک کرده‌اند و نرخ بازگشت دانشجویان خارج از کشور تنها یک درصد است. این پدیده که در تمام بخش‌های حیاتی از جمله بهداشت و درمان و فناوری دیده می‌شود، یک فرار سرمایه عظیم و غیرقابل جبران است که پتانسیل توسعه بلندمدت کشور را با تهدید مواجه می‌کند. این چرخه معیوب که در آن شرایط نامساعد منجر به خروج استعدادها می‌شود و خروج استعدادها شرایط را نامساعدتر می‌کند، یکی از جدی‌ترین چالش‌های پیش‌روی آینده کشور است. پیامد طبیعی فشارهای اقتصادی، افزایش مطالبات صنفی و اجتماعی است. تجمعات و اعتصابات گروه‌های مختلف، از بازنشستگان گرفته تا معلمان، نشان‌دهنده امتناع از پذیرش منفعلانه کاهش استانداردهای زندگی است. سیاست‌گذاران از پتانسیل این نارضایتی‌ها آگاه‌اند و هر سیاست انقباضی جدید، یک موازنه حساس میان ضرورت‌های اقتصادی و ثبات اجتماعی است.

۴- استراتژی سیاست‌گذار: رویکرد اقتصاد مقاومتی

پاسخ ساختاری به فشارهای خارجی طی دهه‌ها، تدوین و نهادینه‌سازی دکترین «اقتصاد مقاومتی» بوده است. این دکترین، اساسا یک راهبرد برای حفظ بقای ساختاری و استقلال اقتصادی در شرایط تحریم است. نه لزوما یک مدل توسعه اقتصادی. این استراتژی ضمن موفقیت در جلوگیری از فروپاشی، هزینه‌هایی همچون کاهش کارآمدی و ایجاد یک اقتصاد نامتعادل را نیز به همراه داشته است. «اقتصاد مقاومتی» بر اصولی مانند کاهش وابستگی به واردات، تقویت تولید داخلی و متنوع‌سازی شرکای تجاری استوار است. این رویکرد در چارچوب اهداف خود به موفقیت‌هایی دست یافته است: ایجاد استقلال نسبی در انرژی، تضمین امنیت غذایی در محصولات اساسی و توسعه صنایع دفاعی بومی. همچنین، با چرخش به سمت شرق، تجارت غیرنفتی در سال ۲۰۲۴ به ۱۳۰.۲ میلیارد دلار رسیده است. با این حال، این دستاوردها با هزینه‌هایی همراه بوده است. تمرکز بر خودکفایی، در مواردی منجر به ناکارآمدی و تقویت ساختارهای رانتی شده است. این مدل، هرچند برای مقاومت در برابر محاصره طراحی شده، اما نتوانسته رفاه گسترده‌ای را که لازمه یک اقتصاد مدرن است، به ارمغان بیاورد.

یکی از چالش‌های دیرینه مدیریت اقتصادی در کشور تمایل به سیاست‌های کنترل قیمت است. این رویکرد، هرچند با هدف حمایت از مصرف‌کننده انجام می‌شود، اما اغلب به نتایج معکوس مانند کمبود کالا، ایجاد بازارهای غیررسمی و فساد منجر می‌شود. بارزترین نمونه، یارانه‌های انرژی است که با رقم تخمینی ۸۰ میلیارد دلار (نزدیک به ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی)، ضمن تشویق به اتلاف منابع، به طور نامتناسبی به نفع دهک‌های برخوردار است. این چالش‌ها با فساد ساختاری، ضعف نظام بانکی و مقررات دست‌وپاگیر که مانع رشد بخش خصوصی می‌شود، تشدید می‌شود. شریان حیاتی که تداوم «اقتصاد مقاومتی» را ممکن می‌کند، شبکه‌ای پیچیده برای مقابله با تحریم‌های بین‌المللی، به‌ویژه از طریق صادرات نفت خام است. این درآمدها برای تأمین بودجه و تأمین مالی نیازهای کشور ضروری هستند. با این حال، این منابع از طریق کانال‌های غیرشفاف و کم‌بهره‌وری مدیریت می‌شوند که تحت نظارت نهادهای قدرتمند و پاسخ‌گو قرار ندارند. این امر، ضمن تقویت سلطه اقتصادی آنها، به فساد دامن زده و مانع از توزیع منافع آن در سطح کل جامعه می‌شود.

۵- نتیجه‌گیری: چهار سناریو برای آینده

کالبدشکافی فشارهای اقتصاد کلان، کسست‌های اجتماعی و منطق سیاست‌گذاری، ملتی را در بزنگاهی تاریخی به تصویر می‌کشد. مسیر کنونی که با تناقضات ذاتی «اقتصاد مقاومتی» تعریف شده، در بلندمدت پایدار به نظر نمی‌رسد. این دکترین، یک معامله فاوستی را به نمایش می‌گذارد: حکومت، حال را با فداکردن آینده می‌خرد. هنر بقای کشور، به قیمت نابودی سرمایه‌های انسانی و اقتصادی لازم برای حیات بلندمدت ملت تمام شده است. آینده، بیش از آنکه حاصل انتخاب باشد، محصول اضطرار خواهد بود. چهار تقدیر محتمل، چهار روایت از این آینده را پیش‌روی ما قرار می‌دهند:

سناریوی نخست: فرسایش مدام

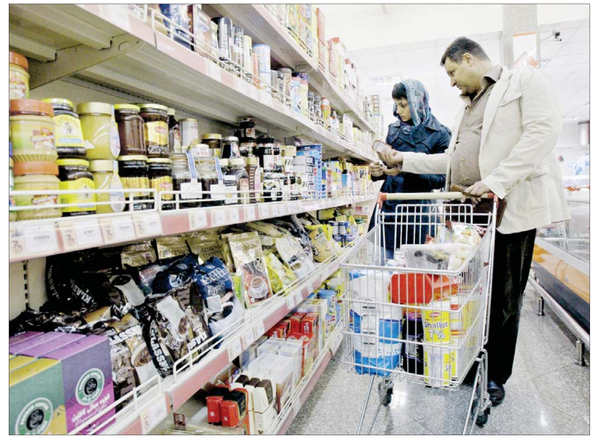

«اقتصاد مقاومتی» – ارکان، دستاوردها و هزینه‌های جانبی

رکن استراتژی	هزینه‌های جانبی مستند	دستاوردهای گزارش‌شده	هدف و روش اعلام‌شده
استقلال انرژی	یارانه‌های سنگین انرژی/ آلودگی هوا به دلیل کیفیت سوخت؛ فرسودگی زیرساخت‌ها.	توسعه ظرفیت پالایشگاهی داخلی، امکان صادرات مازاد.	کاهش وابستگی به بنزین وارداتی با ساخت پالایشگاه‌های داخلی.
امنیت غذایی	فشار شدید بر منابع آبی کشور؛ عدم رفع کامل ناامنی غذایی به دلیل فرسایش قدرت خرید.	تامین نیازهای بازار داخلی برای کالاهای اساسی.	دستیابی به خودکفایی در محصولات اساسی مانند گندم.
توسعه نظامی/فناوری داخلی	تخصیص منابع قابل توجه که می‌توانست در بخش‌های رفاهی سرمایه‌گذاری شود.	ایجاد یک صنعت دفاعی داخلی قدرتمند و قابلیت‌های نامتقارن.	غلبه بر تحریم‌ها با توسعه قابلیت‌های بومی.
متنوع‌سازی تجارت	تقویت کانال‌های غیرشفاف؛ محدودیت در دسترسی به فناوری‌های پیشرفته.	رسیدن تجارت غیرنفتی به ۱۳۰.۲ میلیارد دلار؛ فروش نفت به عنوان یک شاهرگ مالی.	دوری از اقتصادهای غربی به سمت شرکایی مانند چین و هند.

نخبگان بلوچ و تحقق توسعه پایدار

مهراب طوقی*

در تقویم رسمی کشور، ۱۰۰ مهرماه به نام روز نخبگان نام‌گذاری شده است. نخبه یا الیت (Elite) در لغت به معنای «برترین» است و به فرد برجسته و کارآمدی اطلاق می‌شود که از نگرانی او در تولید و گسترش علم، هنر، فناوری، فرهنگ‌سازی و مدیریت جامعه محسوس باشد و هویتی، خلاقیت، کارآفرینی و نبوغ فکری‌اش در راستای تولید و گسترش دانش موجب سرعت‌بخشیدن به رشد و توسعه جامعه شود. منطقه بلوچستان، سرزمین فرصت‌ها، درحالی‌که دارای ظرفیت‌های علمی و نخبگان فراوانی است، ساختارهای سیاست‌گذاری هنوز نتوانسته‌اند این سرمایه ارزشمند را به عنوان پیشران توسعه پایدار به رسمیت بشناسند و در فرایند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌ها جایگاه واقعی آن را فراهم آورند. بحران‌های دیرینه و مزمن از قبیل کمبود منابع آب، فرسودگی زیرساخت‌های ارتباطاتی و مواصلاتی، بیکاری جوانان و مهاجرت مستمر نخبگان، نبود میدان بلوچ در وارزتخانه‌ها و سفارتخانه‌های بازرگانی هستند که نشان می‌دهد نسخه‌های سنتی سیاست‌گذاری دیگر کارآمد نیست. سیاست‌گذاران باید این واقعیت را بپذیرند که تصمیم‌گیری‌های جزیره‌ای و مقطعی، روند توسعه را کند و پیچیده‌تر می‌کند و مانع از بهره‌برداری آنرخش از خرد جمعی و تخصص نخبگان می‌شود.

چالش‌های ملموس منطقه بلوچستان

۱. تضعیف حس تعلق به مدیریت ملی: وقتی نخبگان یک منطقه می‌بینند که با وجود توانایی و شایستگی‌هایشان، در سطح ملی جایگاهی ندارند، احساس بیگانگی و سرخوردگی در آنها تقویت می‌شود. این موضوع می‌تواند منجر به مهاجرت نخبگان یا کاهش انگیزه مشارکت در امور کشور شود.

۲. انعکاس‌نیافتن مشکلات و نیازهای واقعی استان در سطح کلان: حضور مدیرانی از دل یک منطقه، باعث انتقال بهتر مشکلات و ارائه راهکارهای عملی‌تر برای حل آنها می‌شود. غیاب نخبگان بلوچستان در سطوح تصمیم‌گیر به معنای نادیده‌گرفته‌شدن دغدغه‌های این استان در سیاست‌گذاری‌های کلان است.

۳. کاهش کارآمدی سیستم تصمیم‌گیری: وقتی تنوع جغرافیایی و فرهنگی در ترکیب مدیریتی کشور رعایت نشود، تصمیمات اتخاذشده نمی‌توانند همه ابعاد کشور را به‌خوبی پوشش دهد. این مسئله کارآمدی تصمیمات ملی را کاهش می‌دهد.

۴. فقدان سازوکارهای مشورتی کارآمد و مستمر که نخبگان بلوچ را در فرایندهای تصمیم‌گیری دخیل کند.

۵. ضعف ارتباط و همکاری بین دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی، صنایع و ساختارهای حکمرانی محلی.

۶. تمرکزگرایی بیش از حد و عدم تفویض اختیارات کافی به نهادهای تخصصی و محلی.

۷. نبود شفافیت در انتقال دانش تخصصی به سطوح اجرائی.

۸. کمبود سیاست‌های انگیزشی و حمایتی برای حفظ و جذب نخبگان بومی و مقابله با فرار مغزها.

راهکارها برای استفاده از ظرفیت نخبگان بلوچ

۱. تقویت شایسته‌سالاری و توجه به نخبگان مناطق مختلف کشور، ازجمله بلوچستان، در انتصابات کلان.

۲. ایجاد یک سهمیه منطقی برای حضور نخبگان استان‌های مختلف در دولت، وارزتخانه‌ها و سفارتخانه‌ها.

۳. تشکیل کارگروه‌های متشکل از نخبگان استان سیستان‌وبلوچستان برای مشاوره به تصمیم‌گیران کشور.

۴. توجه به ظرفیت‌های علمی و مدیریتی نخبگان بلوچستان به‌جای نگاه‌های سنتی و جناحی در انتصابات.

۵. بی‌توجهی به نخبگان یک استان استراتیگ همچون سیستان‌وبلوچستان نه‌تنها یک استان را متضرر می‌کند، بلکه کل کشور را از ظرفیت‌های مدیریتی و فکری ارزشمند محروم می‌کند. هوتان گن رسیده که با نگاه ملی و نه منطقه‌ای، مسیر پیشرفت کشور را هموارتر کنیم.

۶. ضروری است ساختارهای مشورتی نخبگانی با اختیارات واقعی ایجاد شود تا این سرمایه تخصصی بتواند به صورت مستمر و مؤثر در تصمیم‌سازی‌ها مشارکت داشته باشد. توسعه شبکه همکاری میان دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها، صنایع و نهادهای حاکمیتی محلی، گامی مهم در هم‌افزایی ظرفیت‌ها و ارتقای کیفیت تصمیمات است. همچنین، سیاست‌گذاران باید بخش مهمی از اختیارات تصمیم‌گیری و اجرایی راهکارها را به این نهادهای تخصصی واگذار کنند تا سرعت و کیفیت اقدامات افزایش یابد.

۷. سیاست‌های حمایتی هدفمند برای حفظ و جذب نخبگان بلوچ از طریق فراهم‌آوردن فرصت‌های رشد حرفه‌ای، انگیزه‌های مالی و غیرمالی و بسترهای مشارکت واقعی نیز باید در اولویت قرار گیرد. زمانی که نخبگان بلوچ احساس کنند دانسته‌ها و تجربیات‌شان در متن توسعه استان سیستان‌وبلوچستان تاثیرگذار است، این چرخه بازگشت و گردش دانش شکل خواهد گرفت.

حال باید نگریست که امروز جامعه در آزمونی سرنوشت‌ساز قرار دارد؛ آزمونی که اراده سیاست‌گذاران را برای پیوند پایدار نخبگان با مسیر توسعه می‌سنجد. فقط با تکیه بر خرد جمعی و استفاده از شایستگان بومی می‌توان منطقه بلوچستان را به جایگاه شایسته خود در توسعه پایدار کشور رساند.

* معاون اجرائی معاونت بهداشت دانشگاه علوم پزشکی ایرانشهر

اصلاح ساختار اداری؛ ضرورت حکمرانی کارآمد

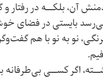

حمیدرضا کربور*

در ماه‌های اخیر به‌ویژه همزمان با هفته دولت، بار دیگر موضوع کارآمدی نظام اداری و بهره‌وری نیروی انسانی شاغل در این نظام مورد توجه قرار گرفته است. این مسئله با توجه به وجود شکاف‌های عمیق در ساختار اداری کشور که از یک سو با ناکارآمدی و بهره‌وری پایین شناخته می‌شود و از سوی دیگر، ناتوانی در تأمین حداقل‌های زندگی شرافتمندانه برای اکثریت کارکنان شاخصه آن است، از جمله مهم‌ترین موضوعات مطرح‌شده در این برهه زمانی است. در این میان تاکیدات مکرر مسئولان عالی‌رتبه نظام، از جمله رهبری و رئیس‌جمهور، اهمیت بیشتری یافته است.

به عنوان نمونه، در یکی از آخرین موضع‌گیری‌های دولت، آقای پزشکیان در یک‌صد و دهمین جلسه هیئت دولت به تاریخ ۲۶ شهریور اعلام کردند که دستگاه‌هایی که موازی‌کاری دارند باید ادغام شوند. ۱۰ روز قبل از آن، در تاریخ ۱۶ شهریور، در دیدار رهبری با رئیس‌جمهور و هیئت دولت نیز ایشان عنوان کردند که با توجه به اجماع موجود میان سران قوا و در کشور که ماحصل آن همراهی و همدلی بخش‌های تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز است، باید از این فرصت استفاده کرد و کارهایی را که مورد اجماع است را پیش برد و حرکت کرد.

یکی از مهم‌ترین این امور، سبک‌کردن بدنه دولت است؛ یعنی کاستن از برخی دستگاه‌هایی که وجود یا نبودشان تفاوت چندانی ندارد یا عملکردشان مبابه یکدیگر است.

این تکرار چندباره از سوی عالی‌ترین مقامات و تأکید سایر مسئولان، همگی نشان از عزم حاکمیت برای تغییر رویه‌ای دارد که تا حدی پیش‌چندان موفق نبوده و مطرح‌کردن آن در حد یک شعار نو و پرطمطراق بود. اما اکنون فشار هزینه‌های سرسام‌آور، کمبودهای منابع مالی و تعارضات گسترده بین‌دستگاهی، ضرورت این اصلاحات را بیش از پیش آشکار ساخته است.

این سناریو که محتمل‌ترین مسیر است، ادامه همین «کج‌دار و مریز» است. ایران، با اتکا بر سازوکارهای امنیتی و شریان حیاتی درآمدهای نفتی غیررسمی، از آسیب‌پذیری بیشتر جلوگیری می‌کند. اما این به قیمت یک زوال تدریجی و فرسایشی تمام می‌شود. تورم مزمن، سقوط آرام اما بی‌وقفه ارزش پول ملی و خروج مستمر نخبگان به امری عادی بدل می‌شود. جامعه در وضعیت نارضایتی پایدار اما کنترل‌شده باقی می‌ماند.

سناریوی دوم: نقطه گسست

این سناریو یک نقطه اوج را متصور می‌شود که در آن، فشارهای انباشته اجتماعی به یک بحران غیرقابل کنترل تبدیل می‌شود. جرقه می‌تواند یک شوک شدید اقتصادی (مانند جهش غیرقابل کنترل نرخ ارز یا افزایش قیمت حامل‌های سوختی) یا یک بحران طبیعی باشد. در این حالت، ظرفیت مدیریتی دولت با مقیاس چالش‌ها در هم شکسته شده و کشور وارد دوره‌ای از بی‌ثباتی شدید می‌شود.

سناریوی سوم: چرخش عمل‌گرایانه

این روایت، مبتنی بر یک بیداری استراتژیک است. در مواجهه با آسیب‌ها، جناحی عمل‌گرا به این نتیجه می‌رسد که اصلاحات ساختاری عمیق، تنها جایگزین تغییرات است. این مسیر به معنای یک جراحی دردناک اما ضروری در اقتصاد است؛ کنارگذاشتن کنترل‌های قیمتی، مبارزه جدی با فساد نهادینه‌شده و حرفه‌ای‌سازی مدیریت اقتصادی. این راه، یک قمار سیاسی بزرگ است که با مقاومت شدید منافع ریشه‌دار روبه‌رو خواهد شد. اما تنها مسیر داخلی برای بازگرداندن ثبات و امید به آینده است.

سناریوی چهارم: کشایش ژئوپلیتیک

این سناریو مبتنی بر یک تحول در محیط خارجی است؛ یک توافق دیپلماتیک بزرگ که به کاهش معنادار تحریم‌ها و بازگشت ایران به اقتصاد جهانی منجر شود. این مسیر، پتانسیل یک جهش سریع اقتصادی را دارد. اما خود با چالش‌های عظیمی روبه‌رو است. هجوم ناگهانی ارز می‌تواند به تورم دامن بزند و ساختارهای رانتی «اقتصاد مقاومتی» به‌شدت در برابر رقابت و شفافیت مقاومت خواهد کرد. در کنار تغییر واحد پول، دولت اقدام به کاهش شدید هزینه‌های عمومی، تثبیت نرخ ارز، افزایش استقلال بانک مرکزی و مهار تورم کرد. در نتیجه، نرخ تورم از بیش از دو هزار درصد در سال ۱۹۹۳ به کمتر از ۱۰ درصد در سال ۱۹۹۶ کاهش یافت و اعتماد مردم و سرمایه‌گذاران به اقتصاد کشور بازگشت. خلق صفر در برزیل موفق شد؛ زیرا بر زمینه اصلاحات واقعی اقتصادی، انضباط مالی و کنترل نقدینگی انجام شد. نه به‌عنوان اقدامی نمادین یا مقطعی.

۲- ترکیه: ترکیه نیز یکی از نمونه‌های موفق در این زمینه است. در سال ۲۰۰۵، دولت ترکیه پس از یک دهه اصلاحات اقتصادی و مهار تورم، تصمیم گرفت شش صفر از لیر قدیمی حذف و لیر جدید را جایگزین کند. این تصمیم در زمانی اتخاذ شد که شاخص‌های کلان اقتصادی کشور به ثبات نسبی رسیده بود. نتیجه اجرای این سیاست، افزایش اعتماد مردم به لیر، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و تسهیل مبادلات مالی بود. ترکیه نشان داد که حذف صفر می‌تواند نماد ورود به دوره‌ای جدید از ثبات اقتصادی باشد، به شرط آنکه با سیاست‌های مالی منسجم و اصلاحات ساختاری همراه باشد.

تجربه‌های ناموفق حذف صفر

۱- زیمبابوه: زیمبابوه یکی از معروف‌ترین نمونه‌های شکست در حذف صفر از پول ملی است. این کشور از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ چندین بار اقدام به حذف صفر از دلار زیمبابوه کرد؛ در مجموع ۲۵ صفر از پول خود کاست! اما تورم افسارگسیخته، نبود تولید ملی، فساد گسترده و تحریم‌های اقتصادی باعث شد این اقدام‌ها کاملا بی‌اثر شود. در نهایت، ارزش پول ملی به قدری سقوط کرد که مردم برای خرید نان باید چمدان اسکناس حمل می‌کردند و دولت مجبور شد استفاده از دلار آمریکا و رَند آفریقای جنوبی را به‌عنوان ارز رسمی بپذیرد. حذف صفر بدون پشتوانه تولید، کنترل تورم و اعتماد عمومی، نه‌تنها بی‌فایده است بلکه می‌تواند به فروپاشی کامل نظام پولی منجر شود.

۲- ونزوئلا: ونزوئلا نیز تجرب